با عترت اسماعیلی که سال‌ها خبرنگار بوده، درباره کتاب «تناردیه را من کش

کسی را قضاوت نکر

نمی‌توانیم چشم‌مان را به معترضان شرایط اقتصادی و اجتماع



حنانه صادق‌شیرازی



میثم رشیدی مهرآبادی
سردبیر قفسه کتاب

فردا ۱۷ مرداد، روز خبرنگار است؛ روزی که می‌شود آن را به تعداد قابل توجهی از نویسندگان و مترجمان نیز تبریک گفت؛ چراکه فعالیت‌های رسانه‌ای، نقطه آغاز راه بسیاری از آنان بوده است. از میان این نویسندگان، پای صحبت روزنامه‌نگار و داستان‌نویسی نشستیم که داستان‌های کوتاهش، ذهن هر خواننده‌ای را درگیر می‌کند و از منظرهای مختلف می‌شود نوشته‌های او را نقد و بررسی کرد؛ چراکه او یک روزنامه‌نگار است؛ «عترت اسماعیلی»...

شما در تمام داستان‌های این مجموعه از چیزی ناراحت هستید، چرا؟

به نظر من، نویسنده باید به درجه‌ای از ناراحتی برسد که نویسنده شود. انگار اگر آن رنج، عمقی پیدا نکند، نوشتن ممکن نیست. نوشته زمانی تبدیل به داستان می‌شود که اگر نقبی به گذشته بزنیم، سال‌ها و سال‌ها آن را دیده باشیم.

این ناراحتی، این غم و این انتقاد به جایی می‌رسد که باید مکتوب شود.

به نظر من دلیل همین است. اگر قرار است چیزی نوشته شود و پشت سرش نقد و گله‌ای وجود نداشته باشد، آن حرف گفتن ندارد. چرا باید چنین داستانی را گفت و نوشت؟!

در کتاب‌تان ۱۵ داستان دارید؛ پیرنگ این داستان‌ها در چه فاصله زمانی به ذهن شما آمد؟

من در کلاس‌های مجازی آقای حمیدرضا منایی شرکت کردم. تکالیفی داشتیم و باید تصویر، روایت و پیرنگ می‌نوشتیم. ایشان پیرنگ‌ها را تصحیح می‌کرد و اشکالات پیرنگ را می‌گفت. یک سری از پیرنگ‌هایی که به داستان تبدیل شده سر کلاس مطرح شده است، یعنی به فاصله یک سال و خورده‌ای در کلاس دوره مقدماتی این تکالیف مطرح شد.

بخشی نیز به تجربه دوره خبرنگاری و روزنامه‌نگاری من مربوط بود که از قبل در ذهن من وجود داشت و چند داستان در این مجموعه از قبل نوشته شده بود اما باتوجه به سواد امروزم، تصحیحش کردم. مثل «آتش به اختیار» یا «من اشتباهی نیستم».

تقریبا متفاوت‌ترین داستان این مجموعه است... من یک خط آن را نوشته‌ام، دختری که می‌خواهد محمدرضا بایرامی را بکشد....

دختری که می‌خواهد محمدرضا بایرامی را بکشد تا کسی را که سال‌ها پیش دوست داشته به دردسر بیاندازد. محمدرضا بایرامی از طریق اسلحه آن فرد کشته می‌شود. داستان سورئال و کمی متفاوت است.

گویی چینش داستان‌ها خیلی هدفمند نیست.

ناشر چینش داستان‌ها را انجام داده است. چینش من به‌گونه دیگری بود و دلیل این تغییر را نمی‌دانم. من داستان‌هایی که بُعد تصویری بیشتری داشت در ابتدای مجموعه قرار داده بودم ولی ناشر تصمیم گرفت ماهی‌های دجله را به ابتدای مجموعه بیاورد.

این‌طور نبود که بعد از حاء مشدد تصمیم گرفته باشم داستان کوتاه اجتماعی بنویسم و با توجه به این‌که با کلاس آقای منایی آشنا شدم، در این کلاس، «تناردیه را من کشتم» متولد شد

«تناردیه را من کشتم» نام خوبی برای کتاب بود. در چند ماهی که از انتشار کتاب می‌گذرد، خوانندگان بیشتر در مورد کدام ویژگی اثر با شما صحبت می‌کنند؟

لطف دوستان زیاد بود. اولین سؤال این است که چطور بعد از «حاء مشدد» داستان «تناردیه را من کشتم» را نوشته‌اید. این‌که من فقط در ژانر تاریخی و مذهبی دوست دارم بنویسم، تصوری اشتباه است که دوستان دارند. زیرا من از سال‌ها پیش که روزنامه‌نگار و خبرنگار بودم، وارد مسائل اجتماعی روز شده بودم و بسیاری از داستان‌هایی که داخل این کتاب است، مثل «آفتابگردان‌ها در ریل قطار روییده‌اند» چیزهایی است که من سال‌ها به آن فکر می‌کردم.

من به زنان جانباز نابینا فکر می‌کردم. من با ۱۵ تا ۱۶ زن که همسر جانبازان نابینا بودند، گفت‌وگو کرده بودم. ولی هر چیزی برای تبدیل شدن به داستان به زمان خود نیاز دارد، باید زمانش برسد و جرقه شکل بگیرد. این جرقه در داخل کلاس آقای منایی شکل گرفت. احساس می‌کنم نوع برخورد ایشان با شاگردانش این جسارت را به من داد، گفت تو می‌توانی اینها را بنویسی و به جای این‌که اینها دغدغه ذهنی تو باشد و همیشه به آنها فکر کنی به داستان تبدیل‌شان کن. بنویس و حرفی برای گفتن داشته باش. من از ایشان ممنونم به خاطر زمانی که گذاشتند. در هر کاری باید ایستادگی کرد و این ایستادگی است که آدم را به جایی می‌رساند. من پوست‌کلفتم. نتیجه‌اش کیفیت بالای داستان‌های این مجموعه است.

یک سری از سوال‌ها این بود که چطور بعد از نوشتن کتاب حاء مشدد این داستان‌ها را نوشته‌ای؟ و من می‌گفتم برخی از این داستان‌ها قبل از آن کتاب نوشته شده بودند. من آموزش داستان‌نویسی کوتاه را با کلاس‌های آقای جزینی شروع کردم. سر کلاس ایشان داستان کوتاه می‌نوشتم. «من اشتباهی نیستم» را برای اولین بار سر کلاس آقای جزینی خواندم ولی به شکلی دیگر چون پیرنگ همین بود ولی فرمت نوشتاری من فرق می‌کرد. بعد از گذشت سال‌ها با استاد سیدعلی شجاعی آشنا شدم. از طرف ایشان پیشنهاد شد که رمان حاء مشدد را کار کنم و تقریبا پروسه طولانی کار تحقیق و پژوهش شکل گرفت. این‌طور نبود

■ یادداشتی برای مجموعه داستان «تناردیه را من کشتم»

نویدبخش اتفاقی مهم در ادبیات



رویا رسولی
منتقد ادبی

مجموعه داستان «تناردیه را من کشتم» با ۱۵ داستان توسط نشر ققنوس منتشر شده است. داستان‌های این مجموعه با توجه به دغدغه‌های اجتماعی به زبانی ساده و گاه تلخ نوشته شده است. در تعدادی از آنها، نویسنده سعی کرده با تلخی و گزندگی دست به نشان دادن برش‌هایی از زندگی زنان بزند.

چیزی که در این مجموعه حائز اهمیت است؛ شکستن کلیشه رفتاری زنان است. زنانی که در بستر انفعال بنابه دلایل فرهنگی و اجتماعی با حوادث زندگی دست و پنجه نرم می‌کنند. نشان دادن این رنج و مواجهه با آن یکی از دغدغه‌های راوی در این مجموعه است. بیشتر داستان‌ها با زاویه دید اول شخص روایت شده و نویسنده با ظرافت قلاب داستانی را در هر کدام می‌اندازد. در رابطه با شخصیت‌پردازی؛ هویت بیشتر زنان این مجموعه مستقل و وابسته به حضور دیگری نیست. اسماعیلی در عین بی‌طرفی توانسته دریچه‌ای به درون شخصیت‌ها باز کند و همه آنها از ابتدا تا میانه و از میانه تا انتها موقعیت را رهبری می‌کنند. انتخاب راوی، نوع روایت، تصاویر به‌جا و پایان‌بندی هرکدام از داستان‌ها موجب شده مخاطب به بیراهه نرود، در روند داستان قرار بگیرد و ساعت‌ها پیش روی داستان نگه داشته شود.

تناردیه را من کشتم اسم یکی از داستان‌های این مجموعه است که مخاطب با یک راوی نسبتا شوخ‌طبع و سرخوش مواجه می‌شود. نویسنده در این داستان از منظر محتوایی با طراحی یک لایه اساسی، دو زوج از دو نسل متفاوت را در مقابل هم قرار داده است. اتمسفر نیز در خدمت داستان است به‌طوری که مخاطب می‌تواند فضا را همچون یک فیلم زنده پیش چشم خود تجسم کند. همچنین نویسنده توانسته با چاشنی هجو به اتفاق ناخوشایند انتهای داستان غلبه کند.

حضور نویسندگانی که شیوه داستان نوشتن را بلدند بالاخص نویسندگان زن که با ظرافت و جهان‌بینی عمیق خود از واقعیات و دغدغه‌های اجتماعی می‌نویسند، می‌تواند نویدبخش اتفاق مهمی در ادبیات ایران باشد.